

لقمان حکیم

-۲-

با آنکه گفته اند ، او قبل از بعثت داود فتوی میداد^۱ بسیاری او را شاگرد داود شمرده اند مثل اینکه سعی داشته اند حکمت او را از منبع علم نبوت مأخوذ بدانند . حکایاتی که از دوره صحبت او با داود نقل کرده اند لطیف و عبرت آموز است : « یک روز لقمان پیش داود آمد ، داود در عمی بافت و او ندیده بود خواست تا بپرسد از او که این چیست و چه کار را شایدو برای چه می کنی ؟ حکمتش رهان کرد که پرسد . چون تمام بکرد برخاست و پیوسید و گفت نیک پیراهن کارزار است این لقمان گفت ان من الحكم الصمت و قلیل فاعله . خاموشی از حکمت است و لکن کم کس کار بندد ...^۲»

حکایت دیگری نیز در باب دوران صحبت او با داود هست - قاضی بیضاوی در انوار التنزیل آورده است که « روزی داود او را گفت چگونه صبح کردی ؟ گفت صبح کردم در حالی که در دست اختیار دیگری بودم ، داود درین سخن بیندیشید و از هوش برفت ...^۳»

گویند انبیاذقلس حکیم یونانی شاگرد لقمان بوده است . بدینگونه گویا حکمای یونان را خواسته اند از منبع فیض انبیا سیراب بشمرند . ابن عبری در مختصر الدول می نویسد : « در سال بیست و هشتم از ملک داود شهر افسوس و شهر ساموس بنا گردید . و در زمان او بود که امیدوقلس حکیم می زیست . او یکی از پنج تن حکیم بزرگ یونان است که عبارتند از او و فیثاغورس و سقراط و افلاطون و ارسطوطالیس^۴ . و سپس جای

۱ - تفسیر بیضاوی چاپ عثمانی ۱۳۰۵ ص ۵۴۴

۲ - ابوالفتوح ج ۴ ص ۷۷۲ . سعدی فرماید :

چو لقمان دید کاندر دست داود
همی آهن بمعجز موم گردد
نیرسیدش چه میسازی که دانست
که بی پرسیدنش معلوم گردد

۳ - تفسیر بیضاوی ص ۵۴۴ . ۴ - ص ۵۰

دیگر گوید: « یکی از علمای اسلام گفته است: اول کسی که بحکمت ستوده شد لقمان بود و او در زمان داود نبی می زیست و امیدو قلس از او اخذ حکمت کرده است.^۱ » روایت اخیر ابن عبری ظاهراً باید اشاره بقول قفطی باشد که در تاریخ الحکماء خود می نویسد: « اما این اییدو قلس در زمان داود نبی می زیست... و گویند که او حکمت را در شام از لقمان حکیم فرا گرفت و سپس بیلاذ یونان باز گشت...^۲ »

این روایت از آن جهت که ارتباط لقمان را با حکمت یونان بیان می کند قابل توجه است. آیا رابطه خاصی بین لقمان و انباد قلس وجود داشته است؟ درین باب گویا هیچ سند قطعی در دست نیست معذالک برای کسانی که خواسته باشند در بین حکمای یونان شاگردی جهت لقمان بیابند ظاهرأ هیچ کس شایسته تر از انباد قلس نبوده است.

در واقع زندگانی این حکیم یونانی نیز مثل حیات لقمان با افسانه های بسیار آمیخته است.^۳ برای او نیز مثل لقمان، بعضی مقام پیغمبری قائل بوده اند. نیز گفته اند که تاج و تخت پادشاهی را با عرضہ کردند و او رد کرد. این افسانه داستان مشابهی را که درباره لقمان مذکور است بخاطر می آورد. گویند پیغمبری را بر لقمان عرضہ کردند و او نپذیرفت. گوئی انباد قلس هنگامی که افسر باشکوه سلطنت را مایه درد سرش مرد و رد کرد از لقمان پیروی میکرد؛ شاید کسانی که او را شاگرد و مرید لقمان دانسته اند باین داستان نظر داشته اند.

اندرزهائی که لقمان به پسر خود داده در قرآن کریم مذکور است. مفسران نیز در تلو تفسیر غالباً سخنانی از آن قبیل بوی نسبت داده اند. در تمار القلوب این سخنان را از جمله اندرزه های او نقل کرده اند:

۱ - ص ۵۱. ۲ - طبع لایبزیگ ص ۱۵. ۳ - انباد قلس Empedocle حکیم یونانی در آگریژنت بسال ۴۸۴ قبل از میلاد تولد یافت و در پلوپونز بسال ۴۲۸ در گذشت. پدرش از رؤسای عوام و خانواده اش از اعیان و نجبای یونان برد. در باره او مردم عقاید اغراق آمیز داشته اند و کراماتی باو نسبت میدادند. گویند باد و باران بفرمانش بوده و مردمگان بدعایش زنده میشده اند. حکمت او یک فلسفه التقاطی است و از عقاید فیثاغورس و برمانیدس و هرقلیطس اقتباس شده است.

* ای پسر دنیای خود را با آخرت بفروش تا از هردو سود کرده باشی . ای پسر از یار بد به پرهیز که همچون شمشیر است منظری زیبا و اثری زشت دارد . ای پسر مباد که موری از توزیر کتر باشد که اودرتابستان قوت زمستان را جمع آورد (وتوغافل باشی) . ای پسر مباد که خروس از توزیر کتر باشد که اوسحر گاهان بانگ تسبیح بر آورد و تو در خواب باشی . ای پسر از دروغ به پرهیز که آن از گوشت گنجشک دلپذیرتر نماید . ای پسر خداوند دلهای مرده را بنور حکمت زنده می کند چنانکه زمین را بیاران شاداب و زنده می فرماید . ای فرزند سلطان در هنگام خشم و بدریا در وقت مد نزدیک مشو . ای فرزند پرهیز را سرمایه ساز تا می هیچ بازرگانی ترا سودها باز آورد . ای فرزند با آنکه کار آزموده هست در کارها مشورت کن که اورای و اندیشه ای را که خود گسران خریده است را ایگان بتوعرضه می کند . ای فرزند آنکه می گوید بدی را ببدی می توان فرو نشانند دروغ گوست اگر راست گوید دوباره آتش بر افروزد و سپس بنگرد که آیا یکی از آن دو می تواند دیگری را فرو نشانند . نیکی است که بدی را دفع تواند کرد چنانکه جز آب آتش را فرو نمی نشانند .^۱

نیز در قصص الانبیاء تعلیمی^۲ و تفسیر ابوالفتوح و کتاب الاذکیاء ابوالفرج بن جوزی^۳ باره ای از سخنان حکمت آمیز او را آورده اند . جمع و نقل اندرزهایی که در کتابهای ادب و تفسیر بقلمان نسبت داده اند دشوار است . در اینجا کافی است بنقل بعضی از آنها که منشاء الهام گویندگان بزرگی مانند سنائی و سعدی و مولوی گشته است .



تعلیمی در قصص الانبیاء می نویسد : * ... ابو عبدالله الحسین الدینوری از عکرمه روایت می کند که لقمان نزد خواجه خود از خوارترین غلامان بود خواجه او را با یارانش به بستان فرستاد تا برای او میوه آورند چون باز آمدند با آنها چیزی نبود و میوه را خورده بودند . این گناه را بلقمان بستند . لقمان خواجه را گفت ... بفرمای تا ما را آب گرم بنوشانند آنگاه وادارند که آن را بر گردانیم . خواجه فرمود تا چنان کردند آنها

میوه را که خورده بودند برگرداندند اما لقمان جز آب چیزی برنگرداند خواجه راستی او و دروغ یارانش را از آن بشناخت .

... این فتحویه باسناد خود از خالد الربعی نقل میکند که لقمان غلامکی زنگی درود گر بود. روزی خواجه اش وی را گفت امروز گوسفندی را بکش. او گوسفندی بکشت. پس خواجه گفت پاکیزه ترین چیزش را بیاور. زبان دلش را بیاورد. گفت چیزی از اینها پاکیزه تر نداشت؟ گفت نه. خواجه خاموش ماند. دیگر روز گفتش برای ما گوسفندی بکش. هم بکشت. پس گفت پلیدترین چیزها از آن بیاور. باز دل و زبانش بیاورد. گفتش ترا گفتم پاکیزه ترین چیزش بیاوردل و زبانش آوردی و باز گفتم پلیدترین بیاور هم دل و زبانش آوردی؟ پاسخ داد چون این دو پاکیزه باشند هیچ چیز از آنها پاکیزه تر نیست و چون پلید باشند هیچ چیز پلیدتر از آنها نیست ...

ابوالفتح نیز چند داستان درباره او نقل می کند که جالب است : « ابوهریره گفت روزی مردی بلقمان بگذشت و خلقی عظیم بروی جمع شده بودند و او حکمت می گفت از او می شنیدند و می نوشتند ؛ گفت تو آن بنده ای که فلان جای شبانی ما میکردی بچه اینجا رسیدی ؟ گفت .. بر است گوئی و اداه امانت و ترك آنچه مرا بكار نیاید ... گفتند اول چیزی که از حکمت لقمان شنیدند آن بود که خواجه اش در طهارت جای رفت و دیر مقام کرد ، چون بر آمد لقمان گفت یاسیدی دیر مقام مکن اینجا که جگر از آن رنجور شود و ناسور آرد و حرارت بر سر دهد . بفرمود تا این کلمات را بردر طهارت جانبوشتند تا هر که در او شود بخواند و کار بندد . عکرمه گفت روزی خواجه او مست بود بامقامران و مخاطران خود گرو بست که آب بحیره جمله بساز خورد . چون هشیار شد بدانست که بد گفته است در گرو بماند و مقمور شد . لقمان را بخواند و گفت ترا برای کارهای مشکل دارم چه تدبیر دانی این را ؛ گفت رها کن تا بیایند و مطالبه کنند . آمدند و مطالبه کردند . لقمان گفت او گرو بر آب بحیره بست آنچه این ساعت دروست شما بروید و ماده رודה از او بگردانید تا او باقی باز خورد . گفتند ما نتوانیم ماده از او باز بریدن .

گفت اونیز نتواند باز خوردن اورا ماده رودها زیادت می کند... (ج ۴ ص ۲۷۲)
اکنون پاره‌ای از حکایاتی را که در آثار گویندگان مشهور درباره لقمان آمده است نقل می‌کنیم :

چون گلوگاه نای و سینه چنگ
چیست این خانه یک بدست و دوی
گفت هندا لمن یموت کنیز
بر سر پل سرای و من سفری
دل من ایضا تکونوا اخوان
پوستین پیش شیر چون دوزم
حدیقه سنائی چاپ‌هند ص ۲۳۷

داشت لقمان یکی گریچی تنگ
بو الفضولی سؤال کرد از وی
با دم سرد و چشم گریبان پیر
در رباطی مقام و من گذری
چون کنم خانه گسل آبادان
پیش صرصر چراغ چه افروزم

لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان هر چه از ایشان در نظر م‌نابند
آمد از فعل آن پرهیز کردم

کز آن بندی نگیرد صاحب هوش
بخوانند، آیدش باز بچه در گوش
گلستان باب دوم ص ۷۴ چاپ قریب

نگویند از سر باز بچه حرفی
و گر صد باب حکمت پیش نادان

در میان بندگانش خوار تن
تا که میوه آیدش بهر فراغ
پر معانی تیره صورت همچو لیل
خوش بخوردند از نهیب طماع را
خواجه بر لقمان ترش گشت و گران
در عتاب خواجه اش بگشاد لب
بنده خائن نباشد مر تجا
سیرمان درده تو از آب حمیم
تو سواره ما پیاده بر دوان
صنع های کاشف اسرار را
مر غلامان را و خوردند آن ز بیم
میدوبسندندی میان کشت ها
آب می آورد ز ایشان میوه ها
می در آمد از درونش آب صاف
بس چه باشد حکمت رب الوجود !
دفتر اول مثنوی چاپ علاءالدوله

بود لقمان پیش خواجه خویشتن
می فرستاد او غلامان را بیاغ
بود لقمان در غلامان چون طفیل
آن غلامان میوه های جمع را
خواجه را گفتند لقمان خورد آن
چون تفحص کرد لقمان آن سبب
گفت لقمان سیدا پیش خدا
امتحان کن جمله ما را ای کریم
بعد از آن ما را بصحرای کلان
آن گهان بشگر تو بد کردار را
گشت ساقی خواجه از آب حمیم
بعد از آن میرانندشان دردشتها
قی در افتادند و ایشان در عنا
چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف
حکمت لقمان چو تاند این نمود